

خردسالان

دوست

سال چهارم

شماره ۲۱۳۵، پنجشنبه

۱۶ آذر ۱۳۸۵

۳۰۰ تومان



- ۱۳ کمر بند ایمنی 
- ۱۷ خواب 
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات 
- ۲۲ مادر من... 
- ۲۴ کار دستی 
- ۲۵ فرم اشتراک 
- ۲۷ ترانه‌های آسمانی 

- ۳ با من بیا 
- ۴ این مال من است 
- ۷ نقاشی 
- ۸ فرشته‌ها 
- ۱۰ کرم خاکی و گل 
- ۱۱ جدول 
- ۱۲ بازی 

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: سید صفدر پور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمد رضا اسفندی
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷ و ۰۶۸۲۲-۶۶۷، شماره: ۰۲۹۷-۶۶۷

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من نارنگی هستم، شیرین و آب دار!
ما نارنگی‌ها فامیل‌های زیادی داریم.

لیموترش‌ها و لیموشیرین‌ها، دایی‌ها و خاله‌های من هستند و
پرتقال‌ها و گریپ فروت‌ها هم عمه‌ها و عمه‌های من هستند.
ما همه با هم در یک باغ زندگی می‌کنیم.

مادرم می‌گوید: «اسم باغی که ما در آن
زندگی می‌کنیم، باغ مرکبات است.»
امروز، آقای باغبان برای چیدن میوه‌ها به
باغ آمد.

مادرم اجازه داد تا من به
مجله بیایم و با تو بازی کنم.
حالا اگر آماده‌ای، برای
ورق زدن مجله با من بیا...



این مال من است



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که خرگوش کوچولو به خانه می‌رفت، توی راه، چشمش به یک توپ قشنگ افتاد. خرگوش کوچولو کتاب داستانی را که در دست داشت روی زمین گذاشت و مشغول بازی با توپ شد. خرگوش کوچولو در حالی که توپ را لا به لای علف‌ها و درخت‌ها شوت می‌کرد، رفت و کتابش همان جا ماند.

میمون دنبال توپش می‌گشت که کتاب خرگوش کوچولو را دید و آن را شناخت. میمون می‌دانست که خرگوش کتاب داستانش را خیلی دوست دارد. برای همین هم کتاب را برد تا به خرگوش کوچولو بدهد، اما خرگوش خانم گفت که خرگوش کوچولو هنوز به خانه برنگشته است و او می‌تواند منتظر برگشتن خرگوش کوچولو بماند. میمون کتاب را به خرگوش خانم داد و گفت: «باید بروم و توپم را پیدا کنم.»

میمون رفت و کمی بعد، خرگوش کوچولو به خانه برگشت. با یک توپ قشنگ مادر پرسید: «این توپ را از کجا آورده‌ای؟»

خرگوش کوچولو گفت: «توپ را پیدا کردم و حسابی با آن بازی کردم.»

خرگوش خانم گفت: «این توپ میمون است. زود آن را ببر و به میمون بده.»

خرگوش کوچولو توپ را بغل گرفت و گفت: «نه! من آن را پیدا کرده‌ام.»

پس مال من است. مادر گفت: «نو فکر می‌کنی اگر کسی چیزی را پیدا کرد،

مال خودش می‌شود؟» خرگوش به توپ نگاه کرد و گفت: «بله!»

مادر گفت: «پس این کتاب داستان را ببر و به میمون بده. چون امروز میمون

کتاب تو را پیدا کرد ولی آن را به این‌جا آوردتا به تو بدهد.»



خرگوش کوچولو گفت: «این کتاب داستان مال من است. آن را به میمون نمی‌دهم.»
مادر گفت: «حالا دیدی؟! هر کس آن چیزی را که مال خودش است دوست دارد. حالا بیا با هم به
خانه‌ی میمون برویم و توپ او را پس بده. با این کار تو، میمون خیلی خوش‌حال می‌شود.»
خرگوش کوچولو و مادرش رفتند و به درختی رسیدند که خانه‌ی میمون آن‌جا بود.

خرگوش میمون را صدا زد و گفت: «میمون جان! بیا! توپ تو را برایت پیدا کردم.»
میمون از بالای درخت فریاد زد: «آن را بینداز بالا!»

خرگوش توپ را بالا انداخت، اما میمون دوباره آن را پایین انداخت.

خرگوش توپ را بالا انداخت و باز میمون آن را پایین انداخت.

و این‌طوری توپ بازی آن‌ها شروع شد.

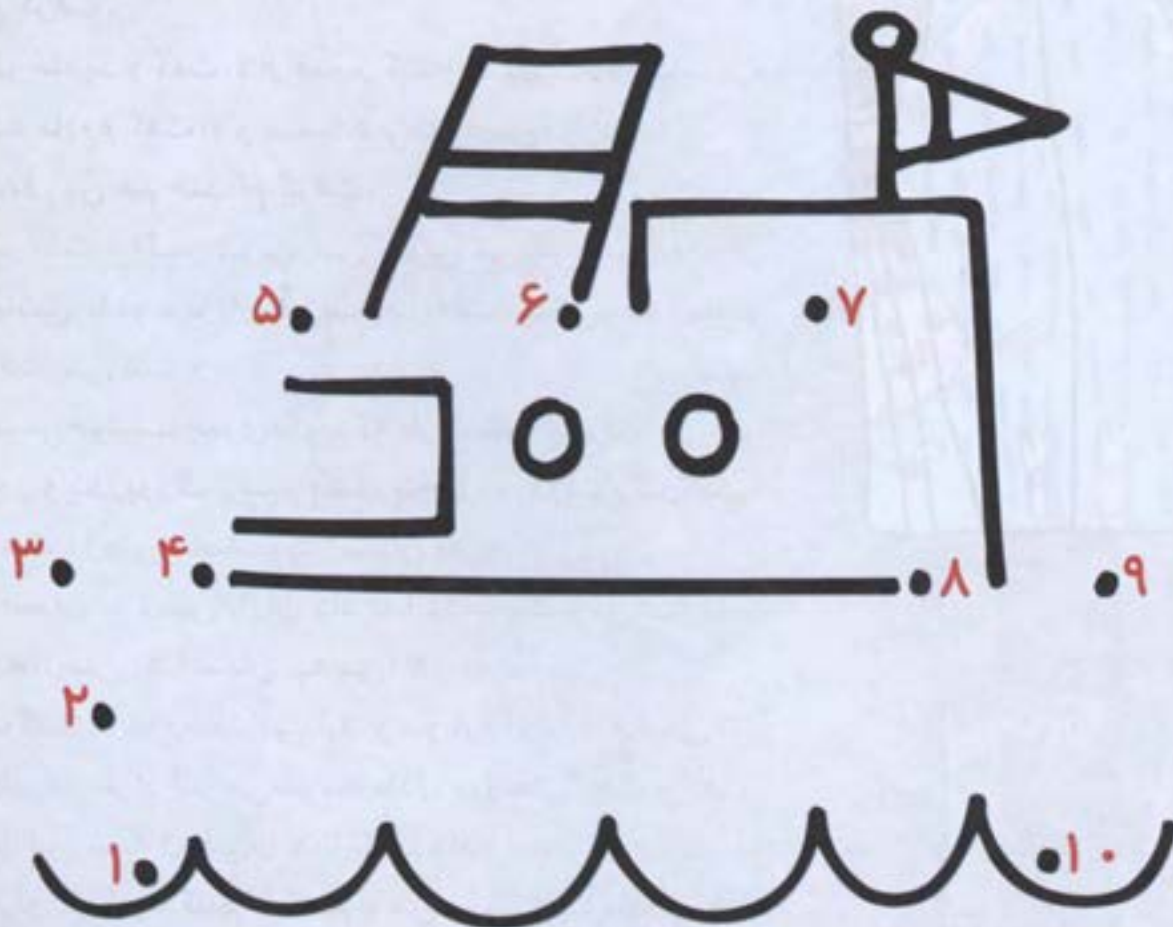
هم میمون شاد بود، هم خرگوش.

هم توپ میمون پیدا شده بود، هم کتاب خرگوش!



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



پدر بزرگ، رو به روی من نشسته بود و خمیازه می کشید. من هم خمیازه‌ام گرفت.

پدر بزرگ خندید و گفت: «از قدیم گفته‌اند خمیازه، خمیازه می آورد.» مادرم گفت: «و خنده هم خنده می آورد.» مادر خندید. من هم خنده‌ام گرفت.

پدر بزرگ گفت: «اگر خوبی کنی، خوبی می بینی. با دیگران مهربان باشی، با تو مهربان می شوند. با ادب باشی، همه با تو با ادب رفتار می کنند.»

پدر بزرگ می خواست چیزی بگوید که باران شروع کرد به باریدن. من و مادر و پدر بزرگ رفتیم پشت پنجره. پدر بزرگ گفت: «خدا را شکر! زمین تشنه بود، آسمان بارید.»

گفتم: «آسمان به زمین باران داد تا درخت‌ها و گل‌ها تشنه نمانند. حالا زمین به آسمان چه می دهد؟»

پدر بزرگ گفت: «خورشید می تابد و دوباره آب را بخار می کند. آسمان باز هم پر از ابر می شود.» مادر، مرا بغل گرفت و گفت: «نگاه کن! این همه زیبایی را خدا به ما داده است. اگر گفتی که ما باید برای خدا چه کنیم؟» گفتم: «من نمی دانم.» مادرم گفت: «فقط او را شکر کنیم و آن طور باشیم که خدا دوست دارد.»



کرم خاکی و گل

محمود پور وهاب



یک کرم خاکی

هم رنگ یخ بود

زیبا و لاغر

مانند نخ بود

آن کرم خاکی

آهسته آمد

بر پای یک گل

خود را گره زد

یک برگ کوچک

بر پای او دید

بو کرد آن را

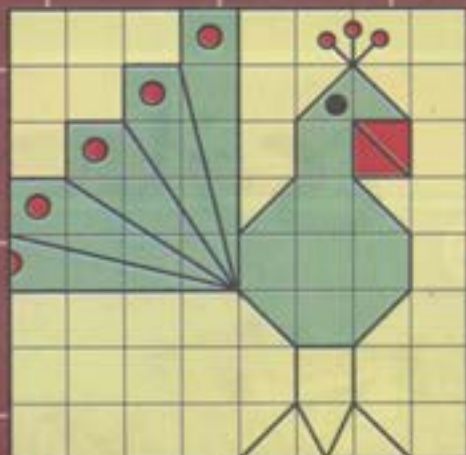
شد شاد و خندید

یک تکه اش را

با اشتها خورد

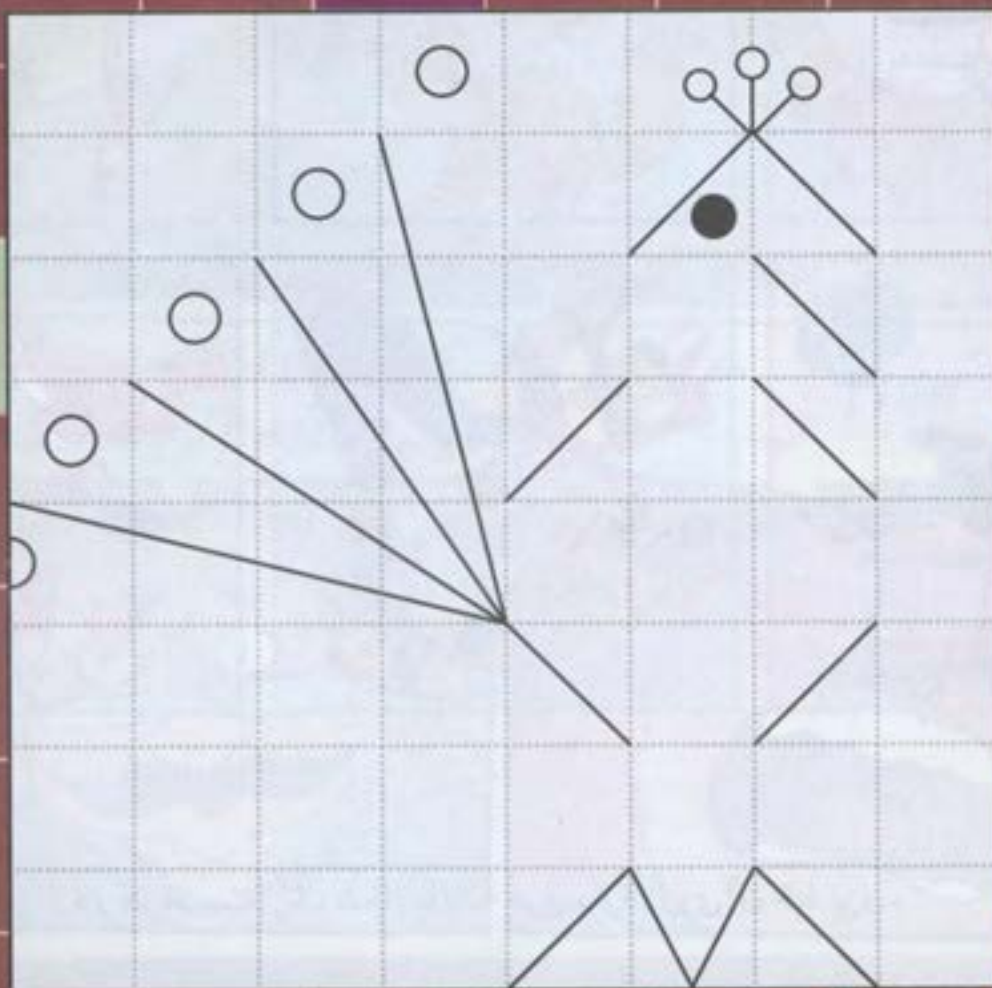
یک تکه را هم

او با خودش برد



جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



در هر قسمت، یک شکل با بقیه فرق دارد. روی آن خط بزن.

لوشنه و طرح از
مانا نِسْتانی

کمر بندِ امانی



بابا چون من می خوام صندوقی
جلو بنشینم!

نه جیقیل جان
خطرناکه. کپه ها
باید صندوقی عقب
بنشین.



کپه ها شما از جیقیل یاد نگیرن ها
خیلی بده آدم با کمریه حرفاش رو بقولونه



آآآ... جلو!



وای بابا، پیشی بوری وسط خیابونه
ترمز کن زیرش تلیری!



چرا این جا فط کشی
برای کربهی پیاده نداره



صدای
چی بود؟

بانن!



ایفم ترمز!

حَتَمًا تَوَهَّمْتُمْ كَهْرِبَنْدِ
اِ مَنِ اِوَنَبِيْلَه بُوْدِي!

سلام جو جو! حالا
فکھیدا چه جووری پرواز یاد گرنئی



پایان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کند.



چراغ



مسواک



بالش



پتو



تشک


خواب

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

شب بود. کوچولو می‌خواست بخوابد.

او یک  برداشت.

را روی زمین گذاشت و خوابید. اما زمین سفت بود.


کوچولو کمی فکر کرد. بعد رفت و یک  آورد.

را روی زمین گذاشت.

را روی آن گذاشت و خوابید.



اما هوا سرد بود و کوچولو نمی توانست بخوابد.

برای همین هم رفت و یک  آورد.

روی  دراز کشید.

سرش را روی  گذاشت و  را هم رویش کشید.


حالا جایش هم گرم بود و هم نرم.

اما چرا خوابش نمی برد؟

کوچولو  نزده بود.

او فوراً بلند شد و به دست شویی رفت.




را برداشت و روی آن خمیر دندان گذاشت و دندان‌هایش را  زد.


حالا همه چیز برای خواب آماده بود.

کوچولو به رختخواب برگشت.

سرش را روی  گذاشت تا بخوابد.

اما باز هم خوابش نبرد.

همین موقع مادر به اتاق آمد و گفت: «کوچولو! با  روشن که نمی‌توانی بخوابی!»

مادر،  را خاموش کرد.

اتاق تاریک شد و کوچولو، راحت راحت خوابید.





۲) آقای طوطی رفته بود تا لانه‌ای گرم و نرم پیدا کند.



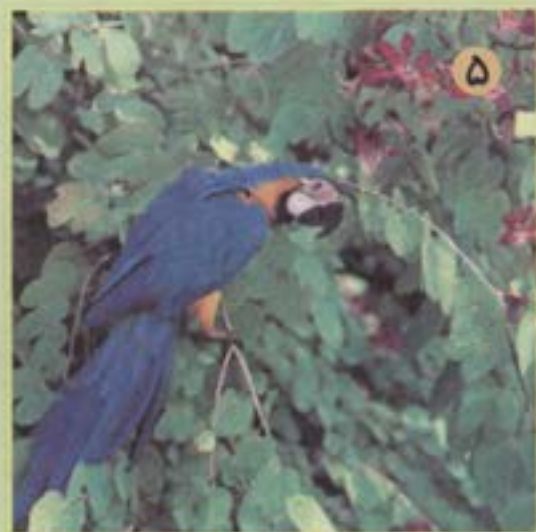
۱) خانم طوطی منتظر نشسته بود تا آقای طوطی برگردد.



۴) طوطی‌های سبز، لابه لای شاخه‌های خشک درخت‌ها زندگی می‌کردند. اما آن‌جا هم برای خانم طوطی جای راحتی نبود.



۳) طوطی‌های قرمز، بالای درخت میوه زندگی می‌کردند. آقای طوطی فکر کرد آن‌جا، جای راحتی برای خانم طوطی نیست.



۵) آقای طوطی دلش می‌خواست
قشنگ‌ترین لانه را برای خانم طوطی پیدا
کند.



۶) بعضی‌ها به او خندیدند
و گفتند: «او نمی‌تواند!
نمی‌تواند جایی را پیدا کند!»



۷) اما آقای طوطی ناامید نشد و باز هم گشت.



۸) تا این که لانه‌ای راحت و زیبا پیدا کرد. ۲۱



مادرم...

مادر من در یک فروشگاه بزرگ کار می‌کند. مادر من صندوق‌دار است. وقتی مشتری‌ها چیزهایی را که لازم دارند در سبد مخصوص فروشگاه می‌گذارند، پیش مادر من می‌آیند. آن وقت مادر من به آن‌ها می‌گوید که برای خریدشان چه قدر باید پول بدهند. آن‌ها هم پول‌ها را به مادر من می‌دهند تا در صندوق مخصوص بگذارد. یک روز به مادر من گفتم: «همه‌ی این پول‌ها مال شما است؟» مادر من گفت: «نه! این پول‌ها مال فروشگاه است.» مادر من، هر ماه، حقوق می‌گیرد. وقتی مادر من حقوق می‌گیرد، من و مادر من با هم از فروشگاه خرید می‌کنیم و پول‌ها را به دوست مادر من که او هم صندوق‌دار است می‌دهیم، اما پول‌ها مال او نمی‌شود!



کاردستی



- شکل‌ها را از روی خط سفید قیچی کن.
- گوش‌ها را از روی علامت نقطه چین تا بزن.
- روی علامت X چسب مایع بزن، دم موش را زیر و گوش‌ها را روی بدن آن بچسبان.
- بینی موش را روی صورت آن بچسبان.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۳

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



کادستی



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشروچ

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

آسمانی ترانه‌های

مصطفی رحماندوست



پرنده‌های مهربان
پر می‌زنن تو آسمان

صدات چه خوبه، « به به »
آواز می‌خونی، « چه چه »
خوشگل و مهربانی
برای ما می‌خوانی
پرهات چه ناز و خوشگلن
پر نگو، دسته‌ی گلن

پر، پر، پر، پرنده‌ها
چه نعمتی، شکر خدا



